





# ردیا تجربه

تجربیات حرفه‌ای در خاطرات معلمی

علی اسعدی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

پاییز ۱۴۰۰

اسعدی، علی، ۱۳۵۴-.

ردپای تجربه: تجربیات حرفه‌ای در خاطرات معلمی / علی اسعدی با همکاری علی ابراهیمی‌نیا. — قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۴۰۰.

صفحه ۲۰۸. — (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۵۸۶)

بها: ۳۷۵۰۰ ریال

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۶-۲۰۸

عنوان دیگر: تجربیات حرفه‌ای در خاطرات معلمی.

ISBN : 978-600-298-368-8

۱. اسعدی، علی، ۱۳۵۴- -- خاطرات. ۲. معلمان -- ایران -- خاطرات. ۳. Teachers -- Iran -- Diaries .Teachers -- Professional ethics . ۴. معلمان -- اخلاق حرفه‌ای. ۵. الف. ابراهیمی‌نیا، علی، ۱۳۴۸-. ب. پژوهشگاه

حوزه و دانشگاه. ج. عنوان.

LB2832/4

شماره کتابشناسی ملی

۳۷۱/۱۰۰۹۵۵

۸۴۸۴۵۰۸



# ردپای تجربه؛ تجربیات حرفه‌ای در خاطرات معلمی

نویسنده: علی اسعدی

با همکاری: دکتر علی ابراهیمی نیا

صفحه آرا: مسعود سلیمانی

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۴۰۰

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

قیمت: ۳۷۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۸-۳۶۸-۳۹۸-۶۰۰

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پرديسان، بلوار دانشگاه، نيش ميدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۰-۰۵-۳۲۱۱۱۰۰ (انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰) تماير: ۰۰-۰۳۰۹۰، ۰۰-۰۳۲۸۰۰، ص.پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی انسی، پلاک ۴، تلفن: ۰۰-۰۶۴۰۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir info@rihu.ac.ir

فروشگاه اینترنتی: <http://rihu.ac.ir/fa/book>

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۰-۰۳۷۸۴۲۶۳۵-۰۶

# رِدَبَاسِ تَجْرِيْه

## فَهْرِسَت

			مقدمه
۴۰	سلام بر ابراهیم	۹	
۴۲	پارتی بازی ممنوع	۱۳	<b>فصل اول: اخلاق و تعهد</b>
۴۴	اعتراض به حق	۱۴	تغافل هوشمندانه
۴۵	معلمی برای تمام فصول...	۱۶	آغاز اختلاس سه هزار میلیاردی
۴۶	به افق فیش حقوقی	۱۷	درس زندگی
۴۷	الفاظ ناشایست ممنوع	۱۸	... آینه شکستن خطاست
۴۸	از سوء ظلن تا خوش بینی	۲۰	کارت زرد به خودم
۴۹	عیادت غیرمستقیم	۲۱	چشم به رفتار
۵۱	<b>فصل دوم: آموزشی</b>	۲۳	تفاوت مدرک با درک
۵۲	استعدادیابی	۲۴	چُرت بد وقت
۵۴	اقدام پژوهی در اقدام پژوهی	۲۵	حق وق
۵۷	قصه آب بیخ	۲۶	محبوب ترین برادران من
۵۹	عجب فازی!	۲۷	همچون رودخانه همیشه جاری
۶۰	نرdban معلم	۲۸	از زنج تا گنج
۶۲	وجه مشترک نظرخواهی‌ها	۲۹	خاطره نخستین روز کارورزی
۶۴	آموزش عینی	۳۱	قضاؤت زودهنگام
۶۵	هزار نکته باریک تراز مو...	۳۳	درخواست عدالت
۶۶	تدریس تمثیلی	۳۴	امان از اعتیاد خانمان سوز
۶۸	ارزش نمره فرایندی	۳۶	بی‌هوا وارد نشو
۶۹	متولی واحترام امامزاده	۳۷	سرباز مدرسه
۷۱	تدریس نمایشی عینی	۳۸	آقا هیس!
۷۲	معلم تاریخ	۳۹	تاسه ماه دیگر خدانگ‌گهدار

# ردپای تجربه

۱۱۰	راز ماندگاری پیام‌ها	۷۴	استاد تجوید
۱۱۱	جدّاب‌سازی کلاس	۷۶	هوشمندی معلم
۱۱۳	به چپ چپ!	۷۷	کتاب درسی را قورت نده
۱۱۵	<b>فصل سوم: تعامل سازنده</b>	۷۸	غنابخشی به کلاس
۱۱۶	شیطنت‌های معلمی	۷۹	بهشت از آن کیست؟
۱۱۷	چاشنی کلاس	۸۱	نمایش عملی
۱۱۹	زمانه برعکس	۸۳	موقعیت‌شناسی در تربیت
۱۲۱	انسان بنده احسان	۸۵	غربت کتاب آسمانی
۱۲۲	ماجرای آن باغ گیلاس	۸۶	هر دو استادند اما ...
۱۲۳	برکات ارتباط صحیح	۸۸	آموزش تصویری
۱۲۴	شیطنت‌های بانمک	۹۰	گردش علمی داخل مدرسه
۱۲۵	زنگ زلزله و گوش ناشنوا	۹۱	معرفی کتاب
۱۲۶	امان از توقعات زیادی	۹۲	بازی برای بازی!
۱۲۸	قضاؤت در خَلَأ	۹۴	بذله‌گویی و حاضر جوابی
۱۳۰	نقش مشاوره‌ای معلم	۹۵	مخاطب‌شناسی
۱۳۳	مانند همیشه امیددهنده	۹۷	طرح درس افراطی
۱۳۵	چالش‌های معلمی	۹۹	پوپک نام مرغی است
۱۳۶	قانون برای همه	۱۰۱	از تکیه کلام تا تکیه رفتار
۱۳۷	همکار جدید و متفاوت من	۱۰۲	جدال احسن
۱۳۹	هدیه به همکار	۱۰۳	راز یک فریب
۱۴۰	دعوت کربلایی	۱۰۴	قضاؤت از روی ظاهر ممنوع
۱۴۱	تشکر از شما	۱۰۵	جلب توجه
۱۴۳	توجه به تازه‌واردها	۱۰۶	معلم، یادگیرنده مادام‌العمر
۱۴۴	حال خوش معلمی	۱۰۸	طبیب سیار

# ردیف تجربه

<p><b>فصل پنجم: خلاقیت</b></p> <p>۱۷۷ خلاقیت‌های آقای مدیر</p> <p>۱۷۸ درجه‌دارها</p> <p>۱۸۰ خط کشیدن بر لبه دفتر</p> <p>۱۸۱ آزمون صداقت</p> <p>۱۸۲ معلم مهر</p> <p>۱۸۳ گرددش علمی بیرون از مدرسه</p> <p>۱۸۵ پروردگار بینا</p> <p>۱۸۶ ریز خلاقیت</p> <p>۱۸۷ تأمین امنیت روانی</p> <p>۱۸۹ خرید مشارکتی کتاب</p> <p>۱۹۱ لطفاً بوق بزنید</p> <p>۱۹۲ پاسخ بر خط (آنلاین)</p> <p>۱۹۴ وصال یار</p> <p>۱۹۶ هزار آفرین پسر گلم</p> <p>۱۹۷ تلنگرهای تربیتی</p> <p>۱۹۸ استفاده از ظرفیت‌های دانش‌آموزی</p> <p>۲۰۰ حساب‌کشی از خود</p> <p>۲۰۳ خلاقیت منفی</p> <p>۲۰۵ خلاقیت منفی دیگر</p> <p>۲۰۶ منابع</p>	<p>۱۴۵ بچه مایه دار!</p> <p>۱۴۶ ماجرای سرو گونی</p> <p>۱۴۸ توفیق معلم ماندن</p> <p>۱۴۹ ارتباطی در مدرسه</p> <p>۱۵۰ خدا حافظ زندگی</p> <p>۱۵۲ خوش‌تیپ‌تر</p> <p>۱۵۳ از هم‌زبانی تا همدلی</p> <p>۱۵۴ زنده شدن دوباره روابط</p> <p>۱۵۵ راننده سرویس</p> <p><b>فصل چهارم: مدیریت کلاس</b></p> <p>۱۵۷ جدّی، پویا، باشاط</p> <p>۱۵۸ تیزبازی دانش آموز</p> <p>۱۵۹ تیزبازی جواب تیزبازی</p> <p>۱۶۰ اقدام پژوهی</p> <p>۱۶۱ کتک و جعبه شیرینی</p> <p>۱۶۳ دانش‌آموزان روان‌شناس</p> <p>۱۶۵ حرف منطقی</p> <p>۱۶۶ مهارت حل مسئله</p> <p>۱۶۷ گاهی نباید کم آورد</p> <p>۱۶۸ موقعیت زیپ باز</p> <p>۱۶۹ خاموشی بی‌هوادر کلاس</p> <p>۱۷۱ مین‌گذاری در کلاس درس</p> <p>۱۷۳ مقصری‌تقصیر</p> <p>۱۷۵ نظارت بر امتحان</p>
--	--



# رِدَّپَارِ تَجْرِيْبَه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

## مقدمة

امام علی علیه السلام: پسرم! اگرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من بوده اند نزیسته ام، اما در کردار آنان به دقت نگیریستم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم تا همچون یکی از آنان شدم؛ بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ آنها به من رسیده با همه آنان از اول تا آخر بوده ام. من قسمت زلال زندگی آنان را از قسمت تاریک و آلوده بازشناختم و سود و زیانش را دانستم.<sup>۱</sup>

بساط چای پیش از نهار و شام همیشه به راه بود. عصر هم بساط خاص خودش را داشت. بعد از خواب یکی دو ساعتۀ ظهر، فرشی روی آجرهای قدیمی داخل حیاط می‌اداخت. چند طرف آب هم روی آجرهای اطراف می‌ریخت. دیوارهای گلی مقابل راهم کمی خیس می‌کرد. می‌نشستیم زیر داربست‌های انگور که میوه‌هایش آویزان بود و سایه‌اش، هرم گرمای تابستان را می‌گرفت، چای و میوه می‌خوردیم. پای ثابت این بساط هر روزه هم نقل سیر تا پیاز ماوچ روزانه بود. آنچه دیده بود و شنیده بود و تجربه کرده بود برایمان می‌گفت.

بیان شیرین پدر، همراه با سبک و سیاق «خاطره‌گویی»، لحظات فرح‌بخشی را به وجود آورده بود و ما را مشتاق شنیدن می‌کرد. گاه هم گریزی به گذشته‌های دور و نزدیک می‌زد و خاطرات آن دوران را مرور می‌کرد که چه بر سر او و جامعه‌اش گذشته و چرا چنین و چنان بوده است و ....

در عالم کوکی، تصور می‌کردم که پدر برای گذران وقت و محض تفریح و سرگرمی، حرف می‌زند. بزرگ‌تر که شدم (البته نمی‌دانم الان بزرگ‌تر شده‌ام یا فقط مسن‌تر) فهمیدم که او با این خاطرات و داستان‌ها، آموزش می‌داده و تربیت می‌کرده است.

بسیاری از داستان‌ها و خاطراتش را در دوران معلمی برای شاگردانم بازگو کرده‌ام. از بسیاری از خاطراتش در موقعیت‌های کاربردی زندگی سود بردہ‌ام. تجربه‌های زیادی هم باعث شد که به جای آزمون و خطا، با هوشمندی حرکت کنم؛ البته نکات بسیاری را هم پشت گوش انداختم

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.



و غفلت کردم که متضرر شدم.

این دوره آموزشی هر روزه، معلمی داشت به نام پدر؛ مکانی داشت به نام خانه و سر سفره؛ محتواهایی داشت به نام درس زندگی. قالب محتواهای آن هم، «قصه» و «خاطره» بود. سه کلاس، هر یک به مدت حداقل یک ساعت، هم‌زمان با نهار، عصرانه و شام. فکر نمی‌کنم کلاسی به این تنوع، جذابیت و سودمندی را بتوان در جای دیگری تجربه کرد.

اینک سال‌هاست که مرحوم پدر از میان ما رخت بربسته است؛ ولی طین خاطرات و تجربه‌هایش هنوز گوش‌هشمن را نوازش می‌دهد و درس آموز است. یادش گرامی و روحش قرین سعادت باد.

در طول سال‌های معلمی تلاش کرده‌ام که این سیره تربیتی را تداوم بخشم و از «خاطره‌گویی» به عنوان «ابزاری» در جهت تعلیم و تربیت استفاده کنم که بسیار مفید بوده و مورد استقبال قرار گرفته است.

مرور «خاطرات» تلخ و شیرین زندگی؛ به ویژه خاطراتی که جنبه «تجربه‌آموزی» قوی‌ای دارند باعث پیشگیری از روندهای اشتباه و توقف روند آزمون و خطا خواهد شد و به جای اتفاف زمان، تسهیل حرکت روبه جلو و افزایش کارایی را به دنبال دارد.<sup>۱</sup> ویژگی «عقلانیت» آدمی، او را برآن می‌دارد که تجربه‌ها را تجربه نکند که گفته‌اند: «تجربه را تجربه کردن خطاست». امام علی علیهم السلام نیز می‌فرمایند: «العاقل من وعظته التجارب؛ عاقل کسی است که تجربه‌ها او را پند دهد»

بخشی از تجربیات مهم انسانی، تجربیات «حرفه‌ای» اوست که به دلیل داشتن جنبه تخصصی و مهارتی، بسیار سودمند است. این تجربه‌ها وقتی که در قالب «خاطره» ارائه می‌شوند، ارزشمندی و اثرگذاری آنها دوچندان می‌شود، «عقل و احساس» را در هم می‌آمیزند و شوری در جهت یادگیری و عمل ایجاد می‌کنند.

اینک حدود سه دهه از دوران خوش معلمی می‌گذرد. به لطف الهی، تجربیات فراوانی در زیست معلمانه به دست آمده است. حدود بیست سال از آن را در دیبرستان و ادامه آن را در خدمت دانشجو معلمان وطنم بوده‌ام. دانشجو معلمان همواره از این «تجربیات خاطره‌گونه» استقبال کرده درخواست می‌کردد وقت بیشتری از کلاس را به بیان این خاطرات اختصاص دهم.

۱. شیر کرمی، تدوین تجارب آموزشی در آموزش و پژوهش؛ فواید، روش، نتایج، ص ۴۷-۴۸.

## رده‌بای تجربه

وجود واحدهای درسی کاربردی و مهارتی مهم در برنامه درسی دانشگاه فرهنگیان، مانند اخلاق حرفه‌ای، راهبردهای تدریس، روش تدریس، تجربیات خاص حرفه‌ای، کارورزی ۱تا ۴... که تدریس موفق آن درگرو بیان تجربیات استاد از کاربرد محورهای آموزشی در موقعیت‌های عینی است، باعث شد عزم راجم کنم و خاطرات ذهنی را به قلم درآورم تا به عنوان منبع مکمل، مورداستفاده همکاران قرار گیرد.

اگر سنت نیکوی ثبت و تدوین تجارب عمومیت یابد و کتابخانه‌ای غنی از تجارب صدها هزار معلمی که هر یک سی سال از عمر شریف خود را در خدمت هزاران شاگرد مصروف داشته‌اند ایجاد شود، می‌تواند به عنوان منبع بی‌نظیر و سودمندی برای معلمان؛ به ویژه دانشجویان و نویسان علمی و تحقیقی؛ تا دانش نظری خویش را به تجربیات عملی پیوند زند و از همان روز نخست معلمی، آموزش و پژوهش موفق‌تری داشته باشند و خطاها را کمتری را تجربه کنند.

در پایان تذکر چند نکته را لازم می‌دانم:

۱. خاطرات این کتاب، «برگزیده» خاطرات و تجربیات معلمی است نه همه آنها؛ که طبعاً با ملاک‌های خاصی گزینش شده است. مطالعه طیف مشخصی از خاطرات، این تصور را برای خواننده محترم ایجاد نکند که نویسنده، عجب معلم عالی و موفقی بوده است! یا ممکن است خواننده را به خاطر وجود برخی خاطرات، متهم به خودستایی کنند؛ بنابراین تأکید می‌شود که بازگویی این خاطرات، صرفاً در جهت به اشتراک‌گذاری تجربیات به همکاران عزیز است و بس. به یقین، اگر قرار بود خاطرات شکست‌ها و اشتباهات روشی و آموزشی خود را گزینش می‌کردم، تعداد آنها به مراتب بیش از خاطرات این کتاب می‌شد.

۲. بنای این کتاب، بر نقل تجربیات و خاطرات «شخصی» نویسنده است؛ هرچند در موارد بسیار محدود به بیان خاطراتی از دیگران هم، به مناسبتی که مهم دانسته شده، پرداخته است.

۳. تلاش نویسنده برآن بوده است که به نقل مختص خاطرات اکتفا نکند؛ بلکه در موارد لازم، به تبیین و تحلیل پاره‌ای نکات هم پردازد و گاه با ارجاع به منابع علمی، محتوای آن را مستند سازد؛ همچنین با انعکاس کلام معصومان علیهم السلام و سخنان بزرگان علم و دین، جنبه تربیتی کتاب را افزون کند؛ باشد که به برکت کلام نورانی آنان، شعاع تأثیر کتاب بیشتر شود و شمعی که فراروی خوانندگان روشن شده پر فروغ‌تر شود. إن شاء الله.

## رد پای تجربه

۴. محتوای این کتاب نیز مانند همه نوشه‌های بشری، محل سهو و خطاست. قطعاً تذکرات سودمند خوانندگان عزیز می‌تواند به اصلاح آن بینجامد. با توجه به تحولات زمانه و پیچیدگی‌های فرایند تربیت، شاید لازم باشد که در به کارگیری بعضی از این تجربیات، دقت و احتیاط به خرج داده شود که نتیجه معکوس ندهد.

حسن ختام سخن، سنت نیکوی «تشکر» است:

بیش و پیش از هر چیز، عنایات حضرت حق را که نگاه یاریگر و خطابپوشش، همواره بندگان فقیر و ضعیفی همچون مرا توان می‌بخشد، شاکرم.

عنایات و توجّهات پیامبر رحمت ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام را که بواسطه هرگونه فیض و برکت در جهان هستی‌اند، شکرگزارم.

همچنین سپاسگزاری می‌کنم از:

همه بزرگوارانی که با حمایت‌ها و ارشادهای خالصانه خود، به بهبود و نشر این اثر کمک کرده‌اند؛ به‌ویژه: جناب دکتر علی ابراهیمی‌نیا که فصل‌بندی کتاب، مرهون ذوق هنری و دانش تخصصی ایشان است و نکات بس نغزو و لطیفی را که گوشزد کردند.

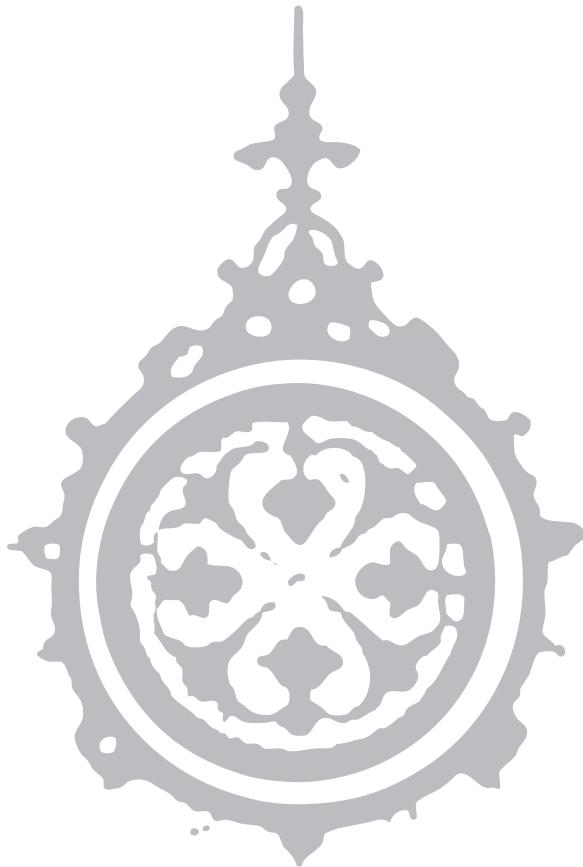
نیز دانشجو معلمان دانشگاه فرهنگیان؛ پرdis آیت‌الله طالقانی قم که با اظهار لطف و تشویق فراوان، انگیزه چاپ آن را سرعت بخشیدند و گاه نکات سودمندی را هم متذکر شدند. و در پایان از همسر گرامی و فرزندان عزیزم، که سپری کردن دوران پر فرازونشیب معلمی و کوران پر فراز و فرود زندگی، جز با حمایت‌های آنان ممکن نبود، قدردانی می‌کنم.

به روح بلند پدر مرحوم و نخستین معلم زندگی‌ام، درود می‌فرستم و برای مادر ارجمندم که فریاد تربیت‌بی‌صدایش، همواره آویزه گوش و آمیخته هوش من بوده است، عزت دنیا و آخرت خواستارم.

در واپسین روزهای چاپ این کتاب، داغدار فراق برادر عزیزی شدم که هم استاد علمی ام بود و هم معلم عملی ام. مردی از دیار ملکوت که زیبا زیست و زیبا به سوی معبد پرکشید. یادش گرامی باد.

والسلام - علی اسعدی

Asdy23546@gmail.com



## فصل اول: اخلاق و تعهد



## تغافل هوشمندانه

انسان‌های «ضعیف» انتقام می‌گیرند. انسان‌های «قوی» می‌بخشنند، انسان‌های «باهوش» چشم‌پوشی می‌کنند.

وارد کلاس شدم. هنوز بسیاری از دانش‌آموزان نیامده بودند. با ورود به کلاس، رفتار ناشایست یکی از دانش‌آموزان با هم‌کلاسی‌اش را دیدم. او مراندیده بود و تصور کرد من هنوز نیامدم. یقین نداشت که من آن کار را دیدم. من هم بلافضله توجهم را به پرده‌ای که پاره شده بود متمرکز کردم و سری به نشانه تأسف تکان دادم و گفتم: ببینید شما دانش‌آموزان با بیت‌المال چه می‌کنید؟ خیالش راحت شد که چیزی ندیدم.

موارد دیگری نظیر: شنیدن کلام‌های آهسته و ناشایست از دانش‌آموز، مشاهده نوشه‌های ناشایست روی تابلو و... نیز راه حلی شبیه همین دارد.

در موقعیت‌ها و مسائلی که آگاهی معلم، حریم معلم و دانش‌آموز را خدشه‌دار می‌کند و او را جری و گستاخ می‌سازد و از سوی دیگر، مسئله کاملاً فاش نشده، می‌توان از روش تربیتی «تغافل» استفاده کرد. «تغافل»، یعنی خود را به غفلت زدن و اظهار ندیدن و نشنیدن است. این روش در سیره تربیتی معصومان علیهم السلام مورد تأکید زیادی قرار گرفته است و کارکردهای تربیتی بسیار خوبی دارد.

در خاطره دیگر که مربوط به «روز معلم» است، با ورود به کلاس، این جمله را روی تابلو دیدم: معلم چون شمع می‌سوزد، دود می‌کند و هوا را آلوده می‌کند، ببایید این قشر زحمتکش را گازسوز نماییم.

هرچند این جمله را به طنز نوشته بودند؛ ولی در هر حال در شأن معلم نبود و بی‌احترامی تلقی می‌شد؛ البته ممکن است از نگاه دانش‌آموزی که از حیث اخلاق و درک و فهم، به‌اندازه کافی رشد نکرده، مسئله صرفاً یک شوخی باشد.

در چنین موقعیت‌هایی، معلم باید مسئله را از زاویه نگاه دانش‌آموز ببیند تا بتواند واکنش معقول و منصفانه‌ای با این شرایط داشته باشد.

لطفاً  
لطفاً  
لطفاً  
لطفاً

## رده‌باز تجزیه

معتقدم که ریشه بسیاری از واکنش‌های نادرست معلم به رفتارهای دانشآموزان، به خاطر فاصله سنی زیاد میان معلم و شاگرد و نیز، کم اطلاعی معلمان از روان‌شناسی خاص سنین مختلف و تفاوت نگاه آن دو به یک مسئله است. قطعاً اگر معلمان به درک درستی از این مسئله برسند، در موقعیت‌های مختلف و چالش‌برانگیز خواهند توانست تصمیم‌های مناسبی بگیرند.

خاطره دیگر متناسب با این موضوع، مربوط به سال‌های اولیه معلمی‌ام است. در مدرسه شبانه روزی مرکز بخش تدریس می‌کردم. کلاس شلوغ و پر تعدادی بود و دانشآموزان هم متراکم نشسته بودند. در گرم‌گرم تدریس، یک باره متوجه شدم که دانشآموزی در آخر کلاس، در حال انجام کار ناشایستی با خود است. تصور می‌کرد که به خاطر شلوغی کلاس و نشستن در ردیف آخر دیده نمی‌شود؛ ولی نمی‌دانست که حکایت او مثل کبکی شده است که سر در برف دارد ولی دُمش بیرون است! از یک سو نمی‌خواستم این کار را ادامه دهد؛ از سوی دیگر، تذکر آن را در چنین شرایطی درست نمی‌دانستم. در همان حین تدریس، چند لحظه کوتاه به او خیره شدم. در خیالات خود غرقه بود. بالأخره مرا دید. به یک باره سرخ شد و دست از کار کشید. بدون اینکه چیزی بگوییم درس را ادامه دادم.

حسابی ترسییده بود و یقین داشت که تنبیه‌ی سخت در انتظار اوست. به رویش نیاوردم تا این‌که ماجرا گذشت. چند جلسه بعد، نمره امتحانش را که تک شده بود وارد دفتر نمره کردم. پیش من آمد و به خیال اینکه نمره تک را به خاطر آن ماجرا گذاشتم گفت: آقا غلط کردم! ببخشید. من هم بعد از گفتن عوارض چنین کارهایی، به او اطمینان دادم که هیچ نمره‌ای بابت آن کم نشده است؛ علاوه بر این، ارفاق‌های دیگر دانشآموزان، شامل حال وی نیز شده است.

قطعاً برخوردها و اقدامات این‌چنینی، احترام و شخصیت معلم را بهتر حفظ می‌کند و مقبولیت ویژه‌ای به او می‌بخشد.

## ● ● آغاز اختلاس سه هزارمیلیارדי ● ●

**امام رضا علیه السلام:** گناهان کوچک راهی به سوی گناهان بزرگ است؛ هر کس که در گناهان کوچک از خدا نترسد، در مورد گناهان بزرگ هم نمی‌ترسد.<sup>۱</sup>

در کلاس که قدم می‌زنی صحنه‌هایی را می‌بینی که تذکر و تبیین آن می‌تواند زمینه مشکلات جدی‌تر بعدی را از بین ببرد یا کاهش دهد.

دانش‌آموزی در حال خط‌خطی میز با نوک خودکار بود و آن قدر کشیده بود که صفحه چوبی فرورفته بود. به او گفتم: پدرت خودکار را برای استفاده درست از آن خریده است، نه برای اینکه الکی هدر دهی و اسراف کنی؛ ضمن اینکه ما حق نداریم اموال بیت‌المال را خراب کنیم. اگر هر دانش‌آموز، با اموال مدرسه این‌گونه رفتار کند، وسیلهٔ سالمی باقی نمی‌ماند. بلاfacسله گفت: مردم اختلاس سه هزارمیلیارדי می‌کنند و شما به خط روی میز گیر می‌دهی؟ گفتم: از کجا معلوم که او نیز دست‌اندازی به بیت‌المال را از همین سنین و چنین کارهایی شروع نکرده باشد؟! پاسخی نداشت. لبخندی زد. گویا پیام مرا خوب درک کرده بود.

تذکر معلم، اگر با منطق باشد و ادبیات اقناعی و نه تحکیمی داشته باشد و روابط پیشین معلم و شاگرد، مقبولیت کافی را ایجاد کرده باشد؛ تأثیر خود را دیر یا زود خواهد گذاشت. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۱. «الصغار من الذنوب طرق إلى الكبائر ومن لم يخف الله في القليل لم يخفه في الكثير» (ابن بابویه، عیون/خبر الرضا، ج ۴، ص ۱۸۰).

## رِدَبَاسِ تَجْرِيَة



### درس زندگی

علم خوب کسی است که به فراغیرانش هم درس «معداد» می‌دهد و هم درس «معاشر»<sup>۱</sup>

کلاس اول دبیرستان، دانشآموزم بود. سال‌های دیگر هم در همان مدرسه بود، ولی با من کلاس نداشت. بعدها او را در کتابخانه دفتر تبلیغات می‌دیدم و سلام و علیکی می‌کردیم. دانشجوی رشته دندانپزشکی شده بود و سطوح خوبی از دانش را پیموده بود. روزی به او گفتم: ما شالله خیلی درس می‌خوانی! پروفسور می‌شوی با این‌همه درس خواندن! جواب معناداری داد که مرا حسابی در خود فروبرد: حیف استاد که درس زندگی نمی‌آموزیم! با لحنی آمیخته به جدی و شوخی گفت: تقصیر ما معلمان است که درس زندگی نمی‌آموزیم. حقیقت این است که وقتی انسان به آرزو و آرمان پنداری خود نزدیک می‌شود، آن را گم شده واقعی خویش نمی‌بینید و هنوز کمبود مهمی را در خود احساس می‌کند. درس زندگی، نیاز اصلی انسان است و آدمی آنگاه که اندکی از سطح زندگی مادی فراتر می‌رود و اندیشه‌اش رشد می‌کند درمی‌یابد که عمری در پی چیزهایی دویده است که اصالت حقیقی نداشته است. یاد یکی از ستارگان تیم فوتبال افتادم که در اواخر دوران ستارگی، از او پرسیدند: چه می‌کنی؟ گفت: به آفرینش و سعادت و... می‌اندیشم.

جان کلام اینکه، از آموزش درس زندگی برای دانشآموزانمان غافل نباشیم و بخشی از کلاس را مستقیم و غیرمستقیم به آن اختصاص دهیم.

آینه شکستن خطاست ...

امام علی علیه السلام: اگر همت والای اصلاح مردم را در سر داری، از خودت آغاز کن؛ زیرا پرداختن تو به اصلاح دیگران، در حالی که خود فاسد باشی، بزرگ‌ترین عیب است.<sup>۱</sup>

بنای معلمی ام را بر حضور منظم گذاشته بودم. تأخیر، حکم استثناء را داشت. منزل ما تا مدرسه، دو خط تاکسی فاصله داشت و تقریباً مسیر دوری بود. من هم خودروی شخصی نداشتم. صبح اول وقت هم که به دلیل ترافیک بالای مسافران، تاکسی معمولاً کمتر گیر می‌آید. در عین حال باید حساب همه چیز را کرد که به خاطر تأخیر معلم، نظام مدرسه آسیب نبیند. وقتی معلم تأخیر می‌کند، سروصدای کلاس او، مزاحم کلاس‌های دیگر می‌شود که حق الناس است.

آن روز دقایقی دیر رسیدم. معاون جدید مدرسه با دیدن من که معلمی تازه کار بودم، نگاه تندي انداخت و بدون اينکه چيزی بگويد نگاهي به ساعت كرد و سرد و سنگين به سلام من جواب داد. حسابي به من برخورد و دلخور شدم. در مقاييسه با معلماني که مرتب تأخير می‌کنند من اهل تأخير نبودم. مسیر من هم دور بود و وسیله شخصی نداشتمن و ....

به هر حال، تلنگر خوب و لازمی بود. این دلخوری، از نگاه من که به تمام دلایل و زمینه‌های تأخیر خود آگاه بودم قابل توجیه بود؛ ولی از نگاه معاونی که نظم مدرسه سیصدنفره و تعامل با حدود سی معلم و سروکله زدن با صدھا والدین دانشآموزان و پاسخگوی به دھا بخشنامه و... رابر عهده دارد هیچ توجیهی نداشت. باید حواسم را بیشتر جمع کنم و به یاد داشته باشم که:

آینه چون نقش تو بنمود راست خودشکن، آینه شکستن خطاست

یک بار دیگر هم این قضاوتش برایم پدید آمد؛ وقتی که با کم توجهی و عجله، در جایی پارک کردم که خروج خودروها را با سختی زیادی مواجه کرده بود. وقتی که برگشتم، برگه‌ای

١. إِنَّ سَيِّدَ هَنْكُوكَ لِإِحْسَانِ النَّاسِ فَأَبْدَأَ بِتَهْسِيلِكَ إِنَّ تَعَاطِيَكَ صَلَاحٌ غَيْرِكَ وَأَئْتَ فَاسِدًا أَكْبَرُ الْغَيْبِ» (تميمى آمدى، تصنیف غیرالحاکم ودرر الكلم، ٤٧٦٥).

## رِدَّهاتِ تَجْرِيَة

را روی شیشه ماشینم دیدم که در آن چنین نوشته شده بود: الاغ بی شعور! نفهم!... این چه طرز پارک کردن است؟!

نگاه کردن به قضیه، از زاویه دید من، نهایتاً حمل بر غفلت و کم توجهی می شد؛ ولی از زاویه آنان که دچار سختی شده بودند، نگاهی درست و ناشی از کم فرهنگی یک شهروند بی قانون است. خواندم و لذت بردم و به خودم گفتم: حققت است! تا تو باشی که دگر جفتک بیجا نزنی!

این جمله اخیر را آقای ابطحی که معلم علوم راهنمایی ما بود و خاطره‌ای از او نیز در همین کتاب نقل کردم، می‌گفت. هر وقت کارد به استخوان او می‌رسید و تمام راه‌های اصلاح را بی‌نتیجه می‌دید، با نواختن ضربه‌ای از سر دلسوزی و شفقت، ما را به خطایمان واقف می‌ساخت و این جمله را نفس‌نفس زنان و با ناراحتی می‌گفت: «تا تو باشی که دگر جفتک بیجا نزنی!». انصافاً مرد نازین و صبوری بود و تنبیه‌هایش هم دوست‌داشتی بود؛ زیرا از اوج محبت ناشی می‌شد.

## کارت زرد به خودم

علی علیہ السلام: خود را بسنجید قبل از آنکه مورد سنجش قرار بگیرید و پیش از آنکه حساباتان را بررسند حساب خود را بررسید.<sup>۱</sup>

شیطنت زیادی می‌کرد و نصیحت‌ها اثراپذیر نبود. برخی دانش‌آموزان، در خانه به‌گونه‌ای تربیت شده‌اند که فقط با ابزار تنبیه حریم‌ها را نگه می‌دارند و بس؛ البته این دلیل و توجیهی برای تنبیه نیست. در هر حال، از کوره دررفتم و ضربه‌ای بر او نواختم. آرام شد و دوستانش هم آرام شدند.

بارها به دانش‌آموزان گفته‌ام: معلمی که دست به تنبیه دراز می‌کند بیش از درد جسمی دانش‌آموز، روح خود را به درد می‌آورد. گاه ناراحتی و عذاب وجدان از تنبیه یک دانش‌آموز، چندین روز فکر و روح معلم را به هم می‌ریزد. روال من هم آن بود که تنبیه نکنم و اگر هم ناخواسته تنبیه‌ی صورت گرفت خیلی زود از دل دانش‌آموز؛ البته به صورت عزم‌مندانه، درآورم.

جلسه بعد، در جمع دانش‌آموزان با همان لحن شوخي و جدي هميشگي به او گفتم: در برابر تنبیه هفته گذشته، سه گزینه پیش روی شماست: اول اينكه، كلاً ببخشی؛ دوم اينكه، همان تنبیه را در جمع دانش‌آموزان قصاص کني؛ سوم اينكه، دونمره بگيري.

با خنده‌ی همراه با کمی دلخوری گفت: نمی‌بخشم. مورد دوم هم که اصلاً همان نمره را بدھید حلال می‌کنم. با همان شوخي گفتم: البته قول نمی‌دهم که اگر بی‌انضباطی را تکرار کردی دوباره تنبیه‌ت نکنم! گفت: این دیگر چه حلایت گرفتنی است آقا؟!

دانش‌آموزان خندیدند. با این جمله، به طور ضمنی به او این پیام را رساندم که معنای حلایت گرفتن و عذرخواهی، دادن چراغ سبز برای هرگونه بی‌انضباطی بعدی و دادن مصونیت دائمی نیست؛ به این وسیله خواستم که عزم‌مندانه عذرخواهی کرده باشم.

لطفاً  
بلطفه  
واعظ  
آنرا  
لهم

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، خطبه ۹۰.



## چشم به رفتار

امام صادق علیه السلام: مردم را از راهی غیر از زبان هایتان به خوبی دعوت کنید تا تلاش و راستگویی و پرهیزکاری را (در عمل) از شما بینند.<sup>۱</sup>

قبل از ورود به کلاس، پلاستیک خالی یک خوارکی روی زمین افتداده بود. خم شد و برداشت و در سطل زباله انداخت. بعد از زنگ، یکی از دانش آموزان کلاس دیگر پیش او آمد و گفت: من از آخر سالن شاهد خم شدن شما برای برداشتن زباله بودم. شما متوجه من نبودید. تأثیر این کار، خیلی بیشتر از گفتن و توصیه است. به گونه ای می خواست تقدیر و تشویق کند.

بارها پیش می آمد که خم می شد و گچ کوچکی یا کاغذ و پلاستیکی را از روی زمین و کنار صندلی ها بر می داشت؛ البته گاه ضمن این اقدام، تلنگر کوتاهی هم می زد:

✓ بچه ها! قامت یک مرد باید خم شود تا زباله ای که شما از روی بی توجهی روی زمین انداخته اید را جمع کند. راضی به خم شدن قامت دیگران نباشد.

✓ مراقب اموال بیتالمال باشید.

✓ سی کلاس و صدها دانش آموز، اگر هر کدام یک تکه گچ اسراف کند، مقدار زیادی گچ اسراف می شود.

بعضی از اوقات، عمداً و به سختی با همان ریزه گچ ها می نوشت تا اهمیت استفاده از اموال بیتالمال را نشان دهد؛ بماند که گاه برعی بچه های بی نمک یا بانمک کلاس، بر تلنگرهای تربیتی او حاشیه می زندند و سطح تربیت خود را نشان می دادند؛ مثلاً وقتی که یک بار معلم گفت: «شهر ما خانه ما»، یکی از دانش آموزان، متلکی پر انداز که: «شهرداری نوکر ما!» دانش آموز دیگری هم این چنین اظهار ادب کرد: «ما در خانه خودمان هم، این گونه هستیم!»

هر چه می خواهند بگویند. مهم این است مشاهدات آنان در ذهن و خاطر آنان باقی می ماند و اگر هم اکنون مورد قبول و توجه آنان قرار نگیرد؛ قطعاً بعدها اثر خود را خواهد

## رد پای تجربه

گذاشت.

از کارهای جالب دیگر آن آقای معلم این بود که زنگ آخر نوبت عصر، دیرتر از کلاس خارج می‌شد تا علاوه بر خاموش کردن چراغ کلاس خود، چراغ کلاس‌های دیگر را در مسیر خروج خود هم خاموش کند؛ این چنین درس صرفه‌جویی را عملأً به دانش‌آموزان می‌آموخت.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «كُوْنُوا دُعَاءً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ الْسِّيَّئَاتِ كُمْ لِيَرُوا مِنْكُمُ الْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْخُيُّرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ؛ دعوتگر مردم به غیر زباندان (و به عمل) باشید تا پارسایی، تلاش، نمازو و خیر را در شما ببینند که خود این کار دعوتگر است»<sup>۱</sup>



فصل اول: اخلاق و تمدن

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۷.



## تفاوت مدرک با درک

«مدرک تحصیلی» برگه‌ای است که اثبات می‌کند تو تحصیل کرد های؛ اما ابداً اثبات نمی‌کند که تو شخص فهمیده‌ای هستی.<sup>۱</sup>

مادر که از سؤالات پرتعداد فرزندش به تنگ آمده بود گفت: پسرم! سر کلاس چه کار می‌کنی؟ وقتی که معلم تدریس کرد و تو در حال نوشتن تمرين‌ها هستی سؤالات را از او بپرس. فرزند که کلاس چهارم ابتدایی بود گفت: آقا معلم ما آن موقع این قدر غرق تلفن همراه خود است که اگر سؤالی بپرسیم یا ناراحت می‌شود یا با یک جواب سرسری، خود را خلاص می‌کند و چیزی نمی‌فهمم.

من که شاهد این گفتگو بودم خجالت کشیدم. معلمان بسیاری هستند که با وجودان کاری زیاد، تمام مدت کلاس را به آموزش و پرورش دانش آموزان می‌پردازنند؛ برخی معلمان هم این‌گونه در وقت کلاس به کارهای شخصی خود مشغول‌اند.

روال من این است که تلفن همراه را در کلاس، نه در حالت لرژش، بلکه در حالت سکوت قرار می‌دهم. دانش آموزان، از رفتار معلم الگوگیری می‌کنند. اگر دیده می‌شود که آنان در اجتماعات مختلف، مانند دیدار اقوام و خویشان، مراسم ختم، سخنرانی یا عزاداری و حتی موقع غذا خوردن و کتاب خواندن هم دست از موبایل برنمی‌دارند، چه بسا بخشی از این رفتارها را از بزرگ‌ترهای خود از جمله ما معلمان آموخته‌اند.

من خود به چشم خویشتن دیده‌ام معلمانی را که امور اقتصادی خود را در کلاس درس و با تلفن همراه پیگیری می‌کنند یا در جلسه امتحان، به جای کنترل اوضاع، به چت کردن با همکاران دیگر داخل سالن مشغول‌اند و ... نمونه‌های فراوانی از این دست.

باید بدانیم و به هوش باشیم که: «مدرک»، ضرورتاً «درک» نمی‌آورد. مدرک با درک درست، «راهگشا» است؛ اما مدرک بدون درک، «رهزن» است.

۱. غسان کنفانی (نویسنده شهر فلسطینی).



## چُرت بد وقت

### ویل للمطففین؛ وای بر کم فروشان<sup>۱</sup>

برای پیگیری کار دانشجو معلم‌ان درس کارورزی، وارد مدرسه‌ای شدم. زنگ ورزش یکی از کلاس‌ها بود. معلم ورزش، در انتهای حیاط مدرسه، روی یک صندلی کوچک نشسته بود و ظاهراً از دانش‌آموزان مراقبت می‌کرد. از دور به نشانه سلام، دستی تکان دادم. قبل‌اهم با ایشان آشنا بودم و سلام و علیکی برقرار بود. واکنشی نشان نداد. تعجب کردم؛ با خود گفتم شاید حواسش نیست.

ساعتی بعد که در حال خروج از مدرسه بودم، او را جلو درب مدرسه و در جمع دانش‌آموزان دیدم. بعد از مختصر حال و احوال همکارانه، گوشزد کردم که هنگام ورود به مدرسه نیز عرض ادب کردم، ولی ظاهراً متوجه نشدید. گفت: خواب بودم.

شگفت‌زده شدم که چگونه می‌تواند روی آن صندلی فلزی کوچک، در حالت نشسته و در جمع پرسروصدای دانش‌آموزان بخوابد؛ البته متأسف هم شدم که معلم، چرا باید در وقت مراقبت از دانش‌آموزان بخوابد؟ آیا اگر برای یک دانش‌آموز اتفاقی بیفتند، خسته بودن معلم عذر موجهی برای والدین او خواهد بود؟! نمی‌خواهم قضاوت کنم؛ شاید مشکلی داشته و از فرط خستگی تاب نیاورده است؛ یا هر دلیل دیگر...، اما این عذرهای هرچند موجه، از منظر بینندگان، اعم از دانش‌آموزان، همکاران و والدین، پذیرفتنی نیست؛ پس باید بیشتر مراقب باشیم.

یاد یکی از کلاس‌های مقطع دکتری خودمان افتادم که استاد چگونه در میانه کنفرانس‌های دانشجویی چرتکی می‌زد و هرازگاه، با گوشه چشم‌ش فضای می‌پایید. اصلًاً صحنه جالبی نبود. کاش فقط یک بار اتفاق می‌افتد تا قابل توجیه باشد. کنفرانس‌های دانشجویی وقت استراحت نیست؛ بلکه استاد باید با دقیقت در محتوای کنفرانس‌ها، به اصلاح، تکمیل و احیاناً تبیین بیشتر مباحث پردازد.

<sup>۱</sup>. مطففین، ۱.



## حق وق

بدنت هر چیزی را که «ذهنت» می‌گوید قبول می‌کند؛ ذهنت را «زیبا» کن.

در دفتر معلمان نشسته بودیم. چند روزی در واریز حقوق تأخیر شده بود. یکی از معلمان که گویا حدیث نفس می‌کرد از همکاران پرسید: هنوز حق وق ما را نریخته‌اند؟ همکاران هم خنده‌ای کردند و گفتند: نه هنوز حقوق واریز نشده است.

اولین باری بود که این تعبیر توهین‌آمیز را می‌شنیدم. راستش را بخواهید از درون سوختم؛ هرچند به روی خودم نیاوردم. نمی‌دانم چه مقدار از توهین آن همکار عزیز به شوخي و طنز و چه مقدار از آن جدی بود؛ ولی این را می‌دانم که شوخي بعضی چیزها هم سم است. علمی که در روایات، نور معرفی شده است: «...العلم نور...»<sup>۱</sup> و حرفه‌ای که کار خدا: «الرَّحْمَنُ؛ عَلَّمَ الْقُرْآنَ»<sup>۲</sup> و افتخار پیامبر اوست: «إِنَّمَا بُعْثُتُ مُعَلِّمًا»<sup>۳</sup> این چنین دستمایه تحریر و تمسخر برخی همکاران قرار گیرد، نشانه اوج قدرتناشناست است.

ویروس‌های کلامی و رفتاری گشته انگیزه و هویت معلمی، در محیط آموزشی و غیرآموزشی بسیار دیده و شنیده می‌شود. این ویروس‌ها، بسیار کشنه‌تر از کرونا ویروس است؛ این یکی، جسم را مبتلا می‌کند و آن دیگری روح را؛ این یکی، نهایتاً یک نفر را می‌کشد و آن دیگری، سی سال به جان معلمان و دانش‌آموزان می‌افتد و انگیزه‌هایشان را کور می‌کند؛ چه بسا حتی مسیر زندگی‌شان را به‌کلی دگرگون کند.

برای مبتلا نشدن به این ویروس ضدانگیزه، به شدت نیازمند تقویت قوای فکری، روحی و معنوی، پرهیز حداکثری از محیط‌های آلوده به این ویروس هستیم. در موقع ناچاری نیز، حضور همراه با ماسک ویژه «خود را به کری زدن، نشینیدن و همراهی نکردن» ضروری است و گرنه خیلی زود و سریع در روح آدمی اثر می‌کند و انگیزه و علاقه را سرکوب می‌کند و خلاقیت و نشاط شغلی را به روزمزگی و فرسودگی شغلی تبدیل می‌کند؛ ویروسی که هم‌اکنون جمعی از جامعه فرهنگی را مبتلا کرده است.

به امید آنکه درمان‌گر باشیم نه اشاعه‌دهنده.

۱. ابن حیون، دعائیم‌الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲. الرحمن، ۱.

۳. صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵.

## محبوب‌ترین برادران من

«معذرت‌خواهی» «شکستن» «غرور» نیست، نمایش «عزت‌نفس» است.

در گل‌های معلم و شاگرد، گاه ممکن است ناخواسته سخنی گفته شود که به دانش‌آموز یا اهالی یک شهر بربخورد و آن را اهانت تلقی کنند. اتفاقی که آن روز برای من افتاد و ناخواسته تیکه‌ای پراندم که به اهالی یک شهر بربخورد. کلاس تمام شد. بچه‌ها برای سؤالاتشان دورم را گرفتند. وقتی که کیف و کتاب خود را جمع می‌کردم متوجه نامه‌ای شدم که خیلی مؤدبانه گله خود را از این کلام اهانت‌آمیز رسانده بود. حق با او بود. باید بیشتر توجه می‌کردم؛ هرچند به شوخی هم گفته بودم.

زنگ بعد با همان کلاس، جلسه جبرانی گذاشته بودم. فکری به خاطرم رسید. به یاد روایت «احب إخوانی مَنْ أَهْدَى إِلَيْهِ عُيُوبَ»<sup>۱</sup> افتادم. توجیه اشتباه را اخلاقی نمی‌دانستم. کلاس شروع شد. پیش از هر چیز، این روایت را روی تخته نوشتیم و از بابت آن کلام ناخواسته عذرخواهی کردم. هم خودم سبک شدم و هم رنگ رضایت را در چهره دانشجویانی که حدس می‌زدم از آن دیار باشند، یافتم؛ ضمن اینکه نکته‌ای را در اخلاق حرفه‌ای معلم که همانا «شجاعت عذرخواهی و پذیرش اشتباهات» است، عمل‌آموختم.

۱. دوست داشتنی‌ترین برادران من کسانی هستند که عیب من را به من هدیه دهند (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۶۶).

## رده‌پایه تجزیه

### ● ● ● همچون رودخانه همیشه جاری

«زندگی» مانند دوچرخه سواری است؛ اگر می‌خواهی تعادلت را حفظ کنی و فرو نیافتنی، باید به «حرکت» خود ادامه دهی.

کلاس عرفان مقطع لیسانس را با استاد سیستانی داشتیم؛ استاد باوقار و پر اطلاعی که حضور در کلاسش پرسود و لذت‌بخش بود. گاه به اقتضای فضای کلاس، لب به نصیحت می‌گشود و ارشادهایی می‌کرد که به دل می‌نشست.

یک بار گفت: اگر استخر بزرگ پر از آب در جریان نباشد، آب آن می‌گندد و قابل استفاده نیست؛ ولی رودخانه‌ای که آب آن جریان دارد هرچند حجم و عمق آب آن کم باشد، باز هم صاف و زلال است؛ سپس نهیبی زد و گفت: می‌خواهید بمانید و بگندید؟!

مثال زیبا و طینی نهیبیش چنان در گوشم نشست که هنوز بعد از ۲۵ سال گویا تازه است. بارها و بارها آن را برای خود تکرار و حکایتش را برای دانش‌آموزان و دانشجویانم نقل کردم.

در هر درسی که تدریس می‌کنیم، نباید از درس زندگی غافل باشیم. چه بسا تأثیر سخن یک معلم ریاضی یا فیزیک در چنین ارشادهایی از معلمان دیگر بیشتر باشد؛ ضمن اینکه آمادگی روحی آدمیان یکسان نیست. چه بسا نصیحتی دلسوزانه، بر دل آماده دانش‌آموزی بنشینند و مسیر زندگی او را برای همیشه تغییر دهد؛ در این صورت، چه گنج پر قیمت و چه سعادت بزرگی نصیبمان شده است! اللهم ارزقنا...



## از رنج تا گنج

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود  
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

برادر شهید بود. به عنوان اضافه‌کاری، از مرکز شهرستان به دبیرستان مرکز بخش می‌آمد. مردمی جاافتاده، محترم و دوست‌داشتمنی بود. مسیر نیم ساعت داخل سرویس را معمولاً ذکر می‌گفت. اگر هم باکسی هم‌کلام می‌شد، خوش صحبت و شیرین سخن بود. آن سال به پایان رسید و دیگر به مدرسه مانیامد. سال‌ها بعد او را دیدم. رنگ رخساره خبر از دوران بازنیستگی می‌داد. فرصت را غنیمت شمردم و از احوالات زمان بازنیستگی پرسیدم. همیشه برایم این دغدغه و دل‌نگرانی مطرح بوده: معلمی که در طی سی سال، هر هفته ده‌ها چشم و گوش به کلام او دوخته شده و در دنیایی پرهیاهو و بانشاط به خدمت مشغول بوده، سوت‌وکوری دوران بازنیستگی را چگونه می‌گذراند؟!

پاسخش تکان‌دهنده و درس‌آموز بود: همکارانی که دوران معلمی خود را ضایع کردند و حال خوشی برای امروز خود پس انداز نکرده‌اند، اضطراب و افسردگی حاصل از عذاب وجودان گذشته، رنجشان می‌دهد و من این حال و روز را در چنین همکارانی که پیشینه آنان را می‌شناسم به عیان مشاهده می‌کنم؛ بعد ادامه داد: خدا را شکر که گرفتار چنین عوالمی نیستم.

آرامش و سرور عمیقی را در وجودش می‌دیدم. بماند که مؤمن، بازنیستگی ندارد؛ از هر کاری که فارغ شود خود را به کار مفید دیگری مشغول می‌کند؛ چنان‌که توصیه خداوند در قرآن این است که: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَأَنْصَبْ؛<sup>۱</sup> پس هنگامی که (از کار مهمی) فارغ می‌شوی به (مهم) دیگری پرداز»<sup>۲</sup>.

خدا کند عاقبت به خیر شویم. ان شاء الله.

۱. الشرح، ۷.

۲. این آیه، بیانگر یک اصل کلی و فراگیر است که در صدد گوشزد کردن لزوم تلاش مستمر و پیگیر در زندگی است (در ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۳۴).

## ● ● ● خاطره نخستین روز کارورزی

بیشتر افرادی که «شکست» می‌خورند کسانی هستند که عادت به «توجیه» کردن مسائل دارند.

کارورزی زمان ما بسیار ساده و محدود بود. چند جلسه به مدرسه‌ای که خودمان همه‌چیز را همانگ می‌کردیم رفته حضور خود را به تأیید مدیر می‌رساندیم و گزارشی را از همان چند کلاس برای استادی که خود او هم سابقه معلمی مدرسه را نداشت و فقط استاد دانشگاه بود، در صفحاتی اندک تنظیم می‌کردیم؛ این‌گونه کل تجربه کارورزی ما به پایان می‌رسید. یک تدریس هم در کلاس و در حضور استاد ارائه می‌دادیم که یادم هست درباره اعجاز قرآن بود. اولین روز کارورزی، با یکی دیگر از دوستانم به کلاس شلوغی دریکی از دیبرستان‌های شهر رفتیم؛ کلاسی که دانشآموزان درشت‌هیکل با لباس‌های محلی و صورت‌های تفتیده و بلندقدی داشت. کلاس پر همهمه و شلوغ بود. با ورود معلم همه ساكت شدند. نظم و سکوت عجیب کلاس، مرا شگفت‌زده کرد و پیش‌پیش معلم را تحسین کرد؛ البته کنجکاو از روش معلم در برقراری چنین نظمی و انضباط تحسین برانگیزی هم بودم.

درس را شروع کرد. جامعه‌شناسی بود. نیم ساعتی تدریس کرد. کاملاً سخنرانی و کسالت‌آور. دانشآموزان هم در عالم خویش غرق بودند، ولی ساكت. تدریس تمام شد. چند سؤال گفت و دانشآموزان هم نوشتند. سؤالات تمام شد و معلم، کتاب را به کنار میز افکند. یکباره کلاس را انفجار فراگرفت. دانشآموزان که گویی تاکنون فنری فشرده بودند نیرویشان آزاد شد و شلوغی و سروصدرا به حد اعلا رساندند. سرسام گرفته بودم. برای اتمام کلاس لحظه‌شماری می‌کردم. هنوز ده دقیقه‌ای مانده بود که دانشآموزی به سمت تخته رفت و سیگاری را از روی تخته برداشت و نشست. دانشآموزان هم خندیدند؛ البته روشن نکرد. زنگ خورد. پاسخ خود را گرفتم. معلم با دانشآموزان قرار نانوشه‌ای گذاشته بود که کلاس دو بخش باشد: بخش اول، از آن معلم و بخش دوم، برای دانشآموزان. هر دو به حوزه اختیارات هم احترام می‌گذاشتند و هیچ‌کس مزاحم دیگری نمی‌شد؛ این‌گونه سال

## رد پای تجربه

تحصیلی بدون دردرس سپری می شد؛ البته بدون کمترین بازده آموزشی و پرورشی....

همراه معلم با کمی فاصله بیرون رفتیم. معلم برای رفع سوءتفاهم ما را فراخواند و گفت: ببینید بچه ها! من هم آنچه را که شما از روش های تدریس؛ همچون معلم محور و شاگرد محور بودن کلاس و تدریس و... می دانید خوانده ام؛ ولی آنها برای مدارس غیرانتفاعی شمال تهران است و برای اینجا همین هم زیادی است. فقط گوش کردم بدون اینکه تأیید کنم.

چندی بعد با معلمی از همان دیار و البته ناحیه ای محروم تر آشنا شدم. چنان در تدریس و تعامل و تأثیرگذاری درخشیده بود که پرآوازه شده بود. هر دو معلم بودند، اما این کجا و آن کجا.

به هر حال، با پ توجیه کم کاری همیشه باز است. یاد این جمله حکیمانه افتادم که:  
«هر کاری را که بخواهید انجام دهید راه آن را پیدا می کنید و هر کاری را نخواهید انجام دهید بهانه آن را پیدا می کنید».

بالآخره شیطان، هر کسی را با ترفند خاص خود می فریبد. هنوز بعد از سی سال دلم به حال دانش آموزانی که گیر امثال آن معلم بی کفایت می افتدند، می سوزد....